

#### اشاره

این نوشته، کاوشی است درباره تلاشهای گسترده پیامبر(ص) برای نهادینه کردن قرآن، و نیز گزارشی است از جایگاه این کتاب در سخن و سیره و عمل بزرگان دین. این گزارش تنها اشاره‌ای است به بخش کوچکی از دیدگاه شخصیت‌های اثرگذار عالم اسلامی و عالمانی چند. گزارشهای تاریخی درباره قرآن در سیره و سخن بزرگان دین، نشان می‌دهد که این کتاب، جایگاه نخست را در پیدایش اندیشه و رفتار مسلمانان داشته و نقش یگانه‌ای را در تحولات فرهنگی و تمدنی مسلمانان ایفا کرده است.

## قرآن‌شناسی

### «قرآن در سپهر اندیشه‌ها و کردارها»

(۳)

محمد مرادی \*

#### تلاشی بی‌پایان برای نهادینه‌سازی قرآن

پیامبر(ص) بر اساس نص قرآن کریم، گیرنده وحی و قرآن بود:

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>.

---

\* محمد مرادی (۱۳۳۷ -) دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه است. از وی تاکنون علاوه بر چندین جلد کتاب، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور چاپ و منتشر شده است. استاد محمد مرادی علاوه بر اینکه از محققان مرکز تحقیقات دار الحدیث و کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی است، در دانشگاه‌های قم و مفید نیز به تدریس اشتغال دارد.



به علاوه، آن حضرت، خود مفسر قرآن بود و وظیفه داشت آن را به گوش و دیده مردم برساند و آن را به آنان بفهماند و نیز آموزه‌هایش را به آیینی عملی بدل سازد:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup>؛ ما برای تو ذکر فرستادیم تا برای مردم آنچه را به آنها فرو فرستاده شده، بیان کنی.

این البته بدان معنا نیست که مقام او در ردیف دیگر مفسران قرار داده شود. جایگاه وی در تفصیل و تفسیر و تشریح دستوره‌های خدا، چنان است که از هیچ‌کس دیگر ساخته نیست و نمی‌توان او را با هیچ شخص دیگری مقایسه کرد. حقیقت این است که برای رسیدن به حقیقت پیام وحی، وحی و پیامبر، جدایی ناپذیرند. رسیدن به حقیقت وحی، جز با حضور پیامبر در کنار آن و شرح و بسط او امکان‌پذیر نیست. آن حقیقت که بر روح پیامبر نشست، جزئی از جان او شد و شخصیت پیامبر با آن عجین گردید و او را انسانی دگر کرد. این اثرگذاری و اثرپذیری چنان است که در یک کلام، شخصیت پیامبر، دارای جایگاهی همسان با وحی است. به دیگر سخن، و با نگاهی دیگر، آن حضرت وقتی در مقام تشریح و یا تفصیل شریعت و حیانی است، اعتبار سخنش، به سان اعتبار وحی است.

با چنین فرضی، جایگاه آن حضرت در پاره‌ای از آموزه‌هایی که در قرآن اثر و نشانی از آنها نیست، ولی جزئی از آموزه‌های دین است، توجیه‌پذیر و قابل قبول می‌شود و نیز آن دسته از تفسیرها و تفصیلهایی که پیامبر از آیات به عمل آورده، معنادار و معتبر می‌گردد. روشن است که در قرآن آموزه‌هایی وجود دارد که تنها به اشاره بسنده شده و اگر تفسیر پیامبر نبود، آنچه امروز در فرهنگ اسلامی رایج است، هرگز وجود نداشت. معناشناسی واژه‌ها به تنهایی و قواعد زبانی، هرگز گویای آن تفصیلهای و تفسیرها نیستند. با چنین وصفی، از این فرموده خداوند در قرآن می‌توان درک روشنی داشت:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا<sup>۲</sup>؛ هر آنچه پیامبر به شما داده، آن را بگیرید، و از هر چه نهیتان کرده، پرهیزید.

۱. نحل، آیه ۴۴.

۲. حشر، آیه ۷.

در این آیه، به صورت مطلق فرمان داده شده که به همه آنچه پیامبر فرمان می‌دهد، باید توجه و عمل شود و باید از هر چه او بر حذر می‌دارد، خودداری گردد. با این توصیف، تنها این وحی نیست که باید از پیامبر گرفت و پابند آن بود، که دیگر گفته‌های او نیز حکم و اعتبار وحی را دارد.

مفسران نیز در تفسیر آیه، همین معنا را برداشت کرده‌اند. طبرسی نوشته است که این آیه اشاره دارد به اینکه سازماندهی کار امت، به پیامبر واگذار شده است.<sup>۱</sup> علامه طباطبایی پا را فراتر گذاشته و گفته که با صرف نظر از سیاق، آیه حکم عامی است که شامل هر حکم، اعم از امر و نهی پیامبر می‌شود.<sup>۲</sup> جصاص هم به این مهم تصریح کرده که حکم پیامبر هم‌شأن قرآن است:

فَمَا تَيَقَّنَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَهُ فِي إِجْبَابِ الْحُكْمِ، بِمَنْزِلَةِ الْقُرْآنِ؛<sup>۳</sup> هر چه قطعی است که پیامبر در واجب کردن حکم گفته، به مثابه قرآن است.

بنا بر این، وظیفه پیامبر، دریافت وحی و ابلاغ و تفسیر و گاهی هم تأویل آن بود. اما او به همین بسنده نکرد و رسالت خود را در رساندن پیام آسمانی، به ابلاغ صرف، تمام شده ندانست. او آخرین پیامبر بود و آخرین پیام آسمانی را آورده بود:

وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛<sup>۴</sup> ولی او فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است.

پس از او، درهای آسمان برای نزول وحی بسته شد. دین او آخرین آیین آسمانی و وحیانی بود و باید برای همیشه و تا پایان جهان ماندگار شود. تجربه ادیان پیشین از سویی، خاتمیت او از سوی دیگر، و لزوم ماندگاری آیین آسمانی آخرین سفیر الهی از سوی سوم، مؤلفه‌هایی بودند که پیامبر را وا می‌داشت تا در نگه‌داشت این آیین و پیام آن برای آیندگان بکوشد. او

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳۲.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

۳. جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۳۸.

۴. احزاب، آیه ۴۰.



وظیفه و رسالت خود می‌دانست که قرآن را با تمام توان حفظ نماید و بکوشد تا آن را از هر دستبردی حتی پس از خود، در امان نگه دارد.

حفظ قرآن برای همه تاریخ امت از وظایفی بود که پیامبر خود را عهده‌دار آن می‌دانست و در انجام این رسالت، تلاش گسترده‌ای به عمل آورد. البته هشدارهای شدید خداوند به او در نگهداری وحی از هر گونه دخل و تصرف، هم انگیزه او را دو چندان کرد و آن هشدارها اثر خود را بر جا گذاشت و چنان آویزه گوش پیامبر بود که نه تنها خود هرگز به چنان امری روی خوش نشان نداد، که به دیگران هم هشدار داد تا مبادا اجازه دهند، حرفی به نام خدا و رسول خدا، در حالی که عاری از حقیقت است، گفته شود. از این رو فرمود:

من کذب علیّ فلیتوباً مقعده من النار<sup>۱</sup>؛ هر کس بر من دروغ ببندد، خود را آماده آتش کند.

گام نخست او در انجام این رسالت، آموزش قرآن به مردم بود. گام دومش، نگارش یکایک آیات توسط یک منشی مورد اعتماد و گام سوم، فراهم آوردن فرهنگی فراگیر در زمینه قرآن تا پاسدار میراث عظیم او شود. می‌توان راهکارهای پیامبر را برای حفظ قرآن، تأویلی از تضمین خدا دانست که وعده داده آن را پاس بدارد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>۲</sup>؛ ما ذکر را فرو فرستادیم و ما حافظ آنیم.

از این رو، آن بزرگ، راهکارهایی را پیشنهاد کرد که این کتاب برای همیشه و برای همگان، به همان صورتی که نازل شده بود، باقی بماند. تضمین تداوم رسالت همیشگی خود را در ارائه دو راه به هم پیوسته و جدایی‌ناپذیر دید و به هر دوی آنها اهتمام ورزید: یکی از آن دو، این بود که او کتاب خدا را ملاک شناخت هر سخن درست حتی کلام منسوب به خود معرفی کرد:

اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فهو متّی و انا قلته<sup>۳</sup>؛ خبر مرا بر

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۸؛ فقیه من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲. حجر، آیه ۹.

۳. کنز العمال، حدیث ۹۰۷.

کتاب خدا عرضه کنید، اگر با آن سازگار بود، از من است، و من آن را گفته‌ام.  
در روایت دیگری هم از ایشان نقل شده است:

ما جاءكم عني من حديث موافق للحق فأنا قلته، و ما أتاكم عني من حديث  
لا يوافق الحق فلم أقله و لن أقول الا الحق<sup>۱</sup>؛ حدیثی که از من نقل شده و  
با حق سازگار است، من گفته‌ام، و هر حدیثی از من به شما می‌رسد و با  
حق سازگار نیست، من آن را نگفته‌ام، و من هرگز جز حق نمی‌گویم.

این سخنان به روشنی این نکته را آشکار می‌کند که اولاً پیامبر نیز به عنوان دریافت‌کننده  
وحی و بازگوکننده آن، تابع قرآن بوده و بر مدار آن حرکت می‌کرده است. ثانیاً ملاک درستی  
هر چیزی قرآن است، پس باید آن را در صدر قرار داد و از آن فراتر نرفت و فروتر نماند. تعیین  
چنین معیاری برای سنجش حق و شناخت حقیقت، علاوه بر اینکه سطح دانش و فهم  
توده‌های مردم را بالا می‌برد، خواسته و یا ناخواسته آنان را به سوی قرآن سوق می‌داد.  
نهادینه شدن این اندیشه در میان مسلمانان، خود باعث شد که همواره به قرآن توجه ویژه  
شود و چیزی جایگزین آن نگردد.

راه دوم این بود که آن حضرت نیک می‌دانست که قرآن، مفاهیمی ذهنی و مجرد است و برای  
تأویل درست و دقیق نیاز به کسانی دارد که فهم آن را داشته باشند. از این رو، انسانهایی را به  
مثابته نمونه‌های عالی و دارای درک درست از قرآن، همراه قرآن معرفی نمود. رسول خدا عترت  
خود را قرین قرآن و جدایی ناپذیر از آن دانست و راه نجات و رستگاری را در پیروی از این دو  
دید. این مهم را مؤلفان بسیاری از جمله ترمذی<sup>۲</sup>، نسائی<sup>۳</sup>، حاکم<sup>۴</sup>، هیثمی<sup>۵</sup>، ابن ابی‌عاصم<sup>۶</sup>،

۱. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۳. فضائل الصحابة، ص ۱۵؛ السنن، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۰.

۴. المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹.

۵. مجمع الروايد، ج ۹، ص ۱۶۳.

۶. السنة، ص ۶۲۹ و ۶۳۰.





ابن جعد<sup>۱</sup>، ابن ابی شیبه<sup>۲</sup>، ابویعلی<sup>۳</sup>، و طبرانی<sup>۴</sup> با تعبیر «کتاب الله و عترتی اهل بیته» نقل کرده‌اند. احمد بن حنبل در حدیثی از ابوسعید خدری از پیامبر(ص) روایت کرده است که ایشان فرمود:

أتی تارك فيكم الثقيلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتی اهل بیته. و انّهما لن يفترقا حتّى یردا علی الحوض؛<sup>۵</sup> من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا ریسمان میان آسمان و زمین، و عترتم که اهل بیت من هستند.

امام رضا(ع) هم به نقل از پدران خود همین حدیث را نقل کرده با این تفاوت که در آغاز روایت آمده: ائی دُعیت فاجبت، و پایان آن چنین است:

فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ مراقب باشید که پس از من، چگونه حق آنها را ادا می‌کنید.

بر اساس این روایت، قرآن یکی از دو یادگار پیامبر و ریسمان واسط میان آسمان و زمین و گرانبهای ارزشمند است. پیامبر که همواره صلاهی نجات می‌داد و برای همین هم برانگیخته شده بود، نجات را این بار، و پس از خود، در همراهی با کتاب خدا و خاندانش دانست. این همان رمز مهمی است که پیامبر به کار برد تا رسالتش تداوم یابد و قرآن، همیشگی و محفوظ بماند. فرمود: من در میان شما دو یادگار می‌گذارم که هرگز از هم جدا نمی‌شوند و همراهی با آنها، باعث می‌گردد که کسی از خط نبوت دور نشود و در مسیر درست گام بردارد و هرگز

۱. المسند، ص ۳۹۷.

۲. المصنف، ج ۷، ص ۴۱۸.

۳. المسند، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۰۳ و ۳۷۶.

۴. المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۷۴، ج ۴، ص ۳۳، ج ۵، ص ۸۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶، ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۶۶.

۵. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۵۹، ج ۵، ص ۱۸۲.

۶. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۳، به نقل از معانی الاخبار، ص ۱۱۸.

بیراهه نرود. ترمذی در روایتش چنین تعبیری را آورده است:

يا أيها الناس انى تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتى  
اهل بيتى؛<sup>۱</sup> هان ای مردمان، من در میان شما چیزی را به جا می‌گذارم که  
اگر آن را بگیری، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیت من.  
به راستی دربارهٔ یک کتاب و نقش و جایگاه آن در تداوم درست رسالت، برتر از این  
می‌توان سخن گفت و مسیر آینده را معرفی کرد؟ پیامبر گویی جان کلام و همهٔ حقیقت را در  
استمرار خط رسالت، مشخص کرده است. سفارش وی به پناه بردن به قرآن و توصیف آن  
برای مردم با همین دیدگاه صورت گرفته است، آنجا که فرموده است:

إذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن؛ فاتّه شافع  
مشقّع و ماحل مصدّق. من جعله اماماً قاده الى الجنة و من جعله خلف  
ساقه الى النار و هو الدليل يدلّ على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و  
بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل<sup>۲</sup>؛ هر گاه فتنه‌ها همانند شب  
ظلمانی بر شما هجوم آورد، به سراغ قرآن بروید که آن، واسطه‌ای است که  
وساطتش پذیرفته است و تلاش کننده‌ای است مورد تأیید. هر کس آن را  
پیشوای خود قرار دهد، او را به بهشت هدایت می‌کند و هر کس آن را  
پشت سر بیفکند، به جهنم رهسپارش می‌نماید. راهنمایی است که به  
بهترین راه رهنمون می‌شود. کتابی است که در آن تفصیل و بیان و  
دستیابی به حقیقت است و آن آخرین سخن است و بیهوده نیست.

همین تعبیرها دربارهٔ قرآن، از علی(ع) هم نقل شده است.<sup>۳</sup>

این حساسیت پیامبر را با دو سند تاریخی دیگر می‌توان مورد تأکید قرار داد. در یکی از آن  
دو آمده است که پیامبر فرمان داد تا از او به جز قرآن، چیزی نوشته نشود:

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۳. نهج البلاغه، خ ۱۷۶.





لا تكتبوا عني شيئاً سوى القرآن و من كتب عني غير القرآن، فليمحه؛<sup>۱</sup> از من چیزی جز قرآن رانویسید، و هر کس چیزی جز قرآن از من بنویسد، آن را از بین ببرد.

هر چند درباره این سند، حرف و حکایت‌های فراوانی وجود دارد و حدیث‌شناسان در سند و دلالت آن و ناسازگاری‌اش با پاره‌ای از دیگر دستورهای نبی مکرم درباره حفظ و نگهداری سنتش و سفارش مردمان به آن، احتمال‌های گوناگونی داده‌اند، و از جمله بالکل چنین دستوری را منتفی دانسته‌اند،<sup>۲</sup> اما خوش‌بینانه‌ترین حالت برای چنین دستوری، این است که به دلیل نهادینه نشدن قرآن در میان توده‌های مردم؛ از پیر و جوان و زن و مرد و روستایی و بیابانی و شهری، و ناآشنایی آنان با قرآن و حدیث و احتمال نگارش همه چیز در یک سطح و ماندگار شدنش در میان مردم، و دست به دست چرخیدن و به نسل‌های بعدی منتقل شدن، و همه چیز را در میان پسینیان وحی تلقی کردن، و تشخیص ندادن وحی از غیر وحی، و در نتیجه، نگرانی از درهم آمیختن قرآن با سخنان پیامبر و یا دیگر آموزه‌ها، از سوی آن حضرت این فرمان صادر شده است.

بدین گونه، این حساسیت در میان مسلمانان ایجاد گردید که نباید قرآن با هیچ آموزه دیگری آمیخته شود، و بلکه بالاتر، این تنها قرآن است که باید به نگارش درآید. اتفاقاً این فرمان، حتی در صورت بدبینانه‌تر هم، اثر خود را بر جای گذاشت و قرآن از دیگر آموزه‌ها

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲ و ۵۶؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۶۷.

۲. برخی آن را دارای مقاصد سیاسی دانسته‌اند. ببینید: مقدمه الجامع للشرایع، ص ۵. مجلسی هم در ذیل آن نوشته است: «لا ریب فی انّ تحریم الکتاب عن الرسول (ص) باطل باتفاق اهل الاسلام؛ تردیدی نیست که تحریم کتابت از سوی رسول خدا به اتفاق مسلمانان باطل است» (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۰۱). بسیاری بر وجود چنین روایتی خرده گرفته‌اند و آن را با رسالت پیامبر که در صدد توسعه دانش و درایت بود، ناسازگار دانسته‌اند و جلوگیری از نگارش حدیث را خسارت‌بار ارزیابی کرده‌اند. برای نمونه، ببینید: الاضواء علی السنّة المحمّدیة، ص ۴۸ و ۲۹۸ و ۳۹۹؛ تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۸۸؛ الحدیث و المحدثون، ص ۱۲۴؛ ندوین

السنّة، ص ۲۴؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۸ و ۶۹.



کاملاً تفکیک گردید و با هیچ چیزی در نیامیخت. سنت نبوی هر چند فرهنگی شفاهی داشت و مردمان با آن، آیین جدید خود را به انجام می‌رساندند، اما در یک دوره حدود یک قرن، بسیار اندک به نگارش درآمد و یا می‌توان گفت که تقریباً نگاشته نشد. اما آنچه در واقع اتفاق افتاد این بود که پس از آنکه قرآن در لابه‌لای صفحاتی تدوین و چارچوب آن مشخص گردید، و نظم و نسق سوره‌ها و آیه‌های آن معلوم شد، نگارش غیر قرآن و به خصوص حدیث، در جای خود به انجام رسید؛ هر چند تأخیر نگارش سنت، آسیب‌هایی جدی به همراه داشت، زیرا در حدود یک سده از صدور حدیث گذشته بود و سه نسل جا به جا شده بودند و پراکندگی جمعیتی و جغرافیایی مسلمانان اتفاق افتاده و تحولات بزرگی در جامعه و ذهن و دل مردم رخ داده بود. در چنین وضعیتی، طبیعی است که ادبیات شفاهی آسیب می‌بیند.

اما در سند دوم چنین آمده است:

انّ منکم من تقاتل علی تأویله کما قاتلت علی تنزیله. فقام أبوبکر و عمر، فقال: لا، و لکن خاصف النعل، و علی یخصف نعله<sup>۱</sup>؛ از شما کسی هست که برای تأویل قرآن خواهد جنگید، همان‌گونه که من برای تنزیل آن جنگیدم. ابوبکر و عمر برخاستند. فرمود: نه شما نیستید. او آن کسی است که در حال وصله زدن کفش است. و علی در حال وصله زدن به کفشش بود.

این روایت در منابع بسیاری آمده است<sup>۲</sup> و نشان می‌دهد که پیامبر درباره قرآن و پیام خداوند دارای میزان حساسیت بالایی بود و برای حفظ آن، همانند دریافتش از منبع وحی، از هیچ تلاش مناسبی فروگذار نکرد و حتی حاضر بود برای نگهداری و ابلاغ آن در برابر کسانی

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۳؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. برای نمونه ببینید: وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۵۰؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، ص ۵۵۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص

۳۲۱؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۴۴؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶؛ مسند احمد، ج ۳،

ص ۳۳ و ۸۲؛ المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۴۴؛ السنن الکبری، ج ۵،

ص ۱۵۴؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۵؛ ذخائر العقبی، ص ۷۶.





که مانع رسیدن پیامش می‌شدند، شمشیر بکشد و بجنگد. یادمان نرود رسالت پیامبر این بود که پیام آسمانی خداوند را به بندگانش ابلاغ کند. رسالت الهی او باید انجام می‌شد، اما در برابر آن، کسانی صف‌آرایی کرده و اجازه نمی‌دادند که آن پیام به گوش توده‌های مردم برسد. آنان مانع انجام رسالت الهی می‌شدند. او ناگزیر بود در انجام رسالتش، به هر اقدام مناسبی دست بزند و چنین هم کرد.

اما به رغم اینکه او توانسته بود قرآن را دریافت، ابلاغ، تدوین و به مثابه یک کتاب روشن و مشخص برای مردم معرفی کند، فرصت و زمینه مناسب و کافی برای نهادینه‌سازی آموزه‌های آن نبود و هنوز بخشی از آن، در عمل روشن نشده بود. حضرت نگران بود که مبدا در آن بدفهمی رخ دهد، و کسانی به دلیل درک درست نداشتن از آن و یا بنا به دلیل دیگری، حقیقت آن را به گونه دیگری در آورند و یا حتی واژگونه جلوه دهند و در همان ایام نخست، آن پیام آسمانی دچار تحریف معنوی و یا حتی دستخوش تغییر صوری گردد. از این رو بود که فرمود: از شمایان کسی برای تأویل (اجرای دقیق) آن شمشیر خواهد زد.

تلاش‌های پیامبر برای نهادینه‌سازی قرآن، و لزوم حفظ و نگهداری آن و ملاک بودنش در اندیشه و باور دینی، بی‌وقفه ادامه داشت. به نظر می‌رسد این تلاش مقدس پیامبر، به دلیل عوامل سیاسی، در مورد یکی از دو میراث گرانبها، یعنی خاندان پیامبر، عملاً به ثمر نشست، اما درباره قرآن کارگر افتاد و سنت نیکوی بنیادگذاری شده، در عمل نیز - حداقل در بسیاری جاها - ملاک متولیان دین و کارگزاران وارث سنت اسلامی قرار گرفت. از این رو، پس از رسول خدا، قرآن بر صدر نشست و همگان سعی کردند اهتمام ویژه‌ای به آن داشته باشند و اندیشه‌ها و باورهایشان را از آن بگیرند.

این مهم تا جایی ادامه یافت که از قرن دوم به بعد که فرقه‌های کلامی و فقهی به وجود آمدند، همگی کوشیدند تا اندیشه و باور خود را به قرآن نسبت دهند، و حقانیت‌گرایی و عقیده خود را با قرآن به اثبات برسانند. چنان شد که فرقه‌های فراوانی با نسبت به قرآن باورهای خود را حق نامیدند و دیگران را باطل خواندند. کمتر فرقه‌ای در میان مسلمانان می‌توان یافت که آموزه‌های فرقه خود را در باور و عمل، به قرآن منسوب نکرده باشد.

## شکل‌گیری گفتمان قرآنی در امت

گزارش‌های جسته‌گریخته و در عین حال زیاد درباره‌ی توجه و اهتمام به قرآن پس از پیامبر، به روشنی اثبات می‌کند که تلاش پیامبر به ثمر نشسته بود و مسلمانان توجه ویژه‌ای به قرآن پیدا کرده بودند. گویی در هیچ مقطعی از تاریخ مسلمانان برای آنان هیچ چیزی مهم‌تر از قرآن نبود. اولاً باید قرآن حفظ می‌شد و ثانیاً همه چیز باید - حداقل به ظاهر - بر اساس آن شکل می‌گرفت. اولین و مهم‌ترین کار، پس از قطع وحی و به خصوص پس از درگذشت پیامبر(ص)، ارائه‌ی قرآن در قالب یک کتاب بود. درباره‌ی این موضوع در ادامه به تفصیل سخن خواهیم گفت. از سوی دیگر، اهتمام ویژه به آموزش و حفظ و تفسیر و دفاع از آن درباره‌ی شبهه‌ها و دیگر آیینهای مربوط به قرآن در میان مسلمانان بود، که مباحث آن نیز در پی خواهد آمد. در این بخش، از شکل‌گیری یک جریان فراگیر فکری عملی در میان امت اسلامی سخن می‌گوییم که از همان آغازین روزهای نزول قرآن شکل گرفت و گسترده شد و ادامه یافت و نهادینه گردید. این جریان، از چند جهت قابل توجه است.

امروزه ما مسلمانان اگر وارث کتابی و حیانی هستیم که با یقین و قطعیت تمام از آن به عنوان کتابی باز مانده از پیامبر خدا که از جبرئیل امین دریافت کرده و به یارانش آموزش داده و به یادگار گذاشته، سخن می‌گوییم و به آن ایمان داریم و ایمانیات و شریعتان را بر اساس آن شکل داده‌ایم و به آن عمل می‌کنیم، محصول آن تلاشهاست. آن تلاشها گفتمانی را در میان امت اسلامی پدید آورد که فراز و فرودهای تاریخ هیچ‌گاه نتوانست قرآن را دستخوش تحولات «گذر زمان» کند و یا این و آن، بتوانند به آن دستبرد بزنند. تاریخ مکتوب اسلام و گفته‌ها و خطبه‌ها و نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های عالمان و قاضیان و فرمانروایان، که از گذشته‌های دور و نزدیک به جا مانده، و نیز آثار علمی پدید آمده در حوزه‌های علوم اسلامی چون فقه، اصول، تاریخ، حدیث، فلسفه، کلام و حتی عرفان، همگی گواه صادقی هستند که این کتاب در صدر همه باورهای دینی و آیین عملی اسلامی قرار داشته و تا چه میزان مورد استفاده و منبع دانش مسلمانان بوده است. این گفتمان از همان آغازین روزها شکل گرفت و ادامه یافت.

گفتمان قرآنی، یعنی به وجود آمدن جریان عمیق و گسترده در میان باورمندان به این کتاب. جریانی که آیینهای فردی و جمعی و فکری و عملی مسلمانان با آن بنا شد و تداوم





یافت. با آموزه‌ها و دستورهای این کتاب، ازدواج می‌کردند و با همسر خود زندگی‌شان را سامان می‌دادند و رفتارشان را تنظیم می‌نمودند و یا از هم جدا می‌شدند. برنامه‌های مربوط به مرگ و میر و کیفیت تقسیم ارث و نحوه تداوم زندگی بازماندگان بر اساس داوریه‌ها و آموزه‌های آن سامان می‌یافت.

مسلمانان در چارچوبهای تعریف شده از سوی قرآن، با یکدیگر داد و ستد می‌نمودند و موازین اقتصادی را رعایت می‌کردند و اختلافات احتمالی‌شان را نیز با آن بر طرف می‌نمودند. حلال و حرام درآمدشان با این کتاب مشخص می‌شد. در صورت نیاز، به فرمان این کتاب، به جنگ با زیادت خواهان برمی‌خاستند و جنگ و صلحشان را رقم می‌زدند و دستاورد جنگ را بر اساس آن تقسیم می‌کردند. به یاد و با تلاوت آن می‌خوابیدند. و آینده زندگی خود را با امیدواریهای آن نشاط می‌بخشیدند. به همدیگر مدد می‌رساندند و احسان و کمک مالی می‌کردند. حتی آیینهای تحیت و رفت و آمدشان را با این کتاب تنظیم می‌نمودند. در یک کلام، چارچوبهای فقهی، اعتقادی، اخلاق درونی و رسمی مسلمانان با آن بنا شد. آری، این چنین بود که گفتمان جدیدی بر اساس قرآن بنیاد گذاشته شد و البته سنت در تفسیر آن به کمک مردم آمد و فرهنگی عظیم و بزرگ و تمدنی درخشان را پایه‌گذاری کرد.

صحابه هر یک به سهم خود کوشیدند جایگاه این کتاب را پاس بدارند و آن را همگانی کنند و به دیگران بیاموزانند و محتوای آن را به مردم یاد بدهند. کسان زیادی برای خود مصحف تهیه کردند که اسامی آنها در بخش پیشین گذشت. از جمله تعدادی از یاران پیامبر در توسعه آموزش و تفسیر قرآن کوشیدند و شاگردانی تربیت کردند. این فعالیت چنان مهم و اثرگذار بود که متخصصان علوم قرآن از آن به تأسیس مدرسه یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

از جمله پیشگامان این حرکت، عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر است که از او به «حبر الامة» و «ترجمان القرآن» یاد شده است. وی سه سال پیش از هجرت در شعب ابوطالب به دنیا آمد و در سال ۶۸ق درگذشت. او مدتی از سوی امام علی(ع) حاکم بصره بود و پس از شهادت ایشان، از سیاست کناره گرفت و در مکه ساکن گردید. به رغم عدم حضور همیشگی اش

۱. معرفت، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۶۹ تا ۲۷۳.

در آن شهر، وی توانست با داشته‌های فراوان علمی، شاگردان بزرگی پرورش دهد. مجاهد بن جبر (م ۱۰۴ق)، عطاء بن ابي رباح (م ۱۱۵ق)، عكرمة مولى ابن عباس (م ۱۰۵ق)، سعيد بن جبیر (م ۹۵ق) و طاووس بن كيسان يمانی (م ۱۰۶ق)، ابوالشعثاء سليم بن اسود محاربى (م ۸۲ق) که همگی از موالی بودند، از شاگردان برجسته مدرسه ابن عباس هستند.

نیز می‌توان از عبد الله بن مسعود هذلی (م ۳۲ یا ۳۳ق) یاد کرد که در مکه به دنیا آمد و ششمین مسلمان بود و در دو هجرت و در جنگهای پیامبر شرکت داشت و به دو قبله نماز گزارد. وی بهترین حافظ قرآن و همواره ملازم پیامبر بود. او صحابی نامدار و از پیشگامان در اسلام بود و درباره قرآن، کتاب خدا گفته است:

إذا أردتم العلم فانثروا القرآن، فإنّ فيه علم الأولين و الآخرين؛ اگر علم می‌خواهید، قرآن را بکاوید که دانش اولین و آخرین در آن است.<sup>۱</sup>

با استادی این صحابی نامور، مدرسه‌ای در کوفه پدید آمد و در آن، علقمة بن قیس نخعی (م ۱۰۲ق)، عامر شعبی (م ۲۰ - ۱۰۴ق) قاضی کوفه، عالمی ذوفنون که به شدت از اجتهاد پرهیز می‌کرد، ابراهیم نخعی (م ۹۵ق) که ابن مسعود را درک نکرده بود، ولی از مدرسه کوفه به شمار می‌رفت، ابو وائل شقیق بن سلمة الاسدی (م ۸۲ق)، اسود بن یزید نخعی (م ۷۵ق)، مسروق بن أجدع (م ۶۳ق) که مردی یمنی بود و در ایام خلافت خلیفه اول به کوفه رفت، عبیده بن عمرو سلمانی (م ۹۲ق)، و قیس بن ابی حازم (م ۹۷ق) درس آموختند.

همین طور ابی بن کعب، انصاری خزرجی و اولین منشی پیامبر در مدینه، ملقب به سید المسلمین و سید القراء و مکتبا به ابوالطفیل، دیگر استاد قرآن و تفسیر است. وی پیش از اسلام، از عالمان اهل کتاب به شمار می‌آمد و در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. وی پایه‌گذار تفسیر مدینه دانسته شده است. او مسئول یکسان‌سازی مصاحف بود و روایات تفسیری قابل ملاحظه‌ای از او نقل شده است. ابی در سال ۳۰ق درگذشت.

ابی بن کعب، شاگردان نام‌آوری در مدینه تربیت کرد که عبارت‌اند از: محمد بن کعب قرظی (۴۰ - ۱۱۸ق) از هم‌پیمانان قبیله اوس، شخصیتی کثیر الحدیث و اهل تأویل قرآن بود.

۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳. در مجمع البیان به جای «اثیروا»، «انثروا» آمده است.





سعید بن مسیب (۱۵ - ۹۴ ق) از فقهای مدینه بود که حسن بصری (۲۲ - ۱۱۰ ق)، قتاده بن دعامة (م ۱۱۸ ق)، عطاء، عامر شعبی (۲۰ - ۱۰۹ ق) و محمد بن راشد مکحول (م ۱۱۰ ق) تحت تأثیر او بودند. عبدالرحمان بن زید (م ۱۸۲ ق)، مالک بن انس (م ۱۷۹ ق)، ضحاک بن مزاحم (م ۱۰۵ ق)، ابوالعالیه رفیع الدین بن مهران ریاحی (م ۹۰ ق) مولای ریاحی، که دوران جاهلیت را درک کرده بود و از صحابه حدیث شنیده و کتاب تفسیر داشت<sup>۱</sup> که ربیع، تفسیر او را از انس نقل کرده است.<sup>۲</sup> عطیة بن سعید (م ۱۱۱ ق)، زید بن أسلم (م ۱۳۶ ق) مولای عمر، مفسری بنام بود و روابط خوبی با امام سجاد(ع) داشت، فقیه و مفسر بود و از او به «غزیر العلم» یاد شده است.

از دیگر کنشگران این عرصه، می توان ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس (م ۵۳ ق) را نام برد که از سوی خلیفه دوم والی بصره شده بود. بعدها انس بن مالک و حسن بصری، مولای انصار و شخصیتی عالم و جامع، قتاده بن دعامة سدوسی و ابن سیرین هم از مدینه به بصره منتقل شدند و رواج تفسیر در بصره را عهده دار شدند و بدین سان مدرسه بصره شکل گرفت. ابوالدرداء عویمر بن زید یا عویمر بن عامر انصاری مدنی (م ۳۲ ق) که از بزرگان صحابه و فقها و حافظ قرآن بود و در خلافت خلیفه سوم عهده دار مسئولیت قضا در شهر دمشق شد و دو سال پیش از مرگ او درگذشت، بنیاد درس تفسیر را در شام گذاشت و مدرسه تفسیری شام تاسیس شد. افرادی از او به «عالم أهل الشام و مقرئ أهل دمشق و فقیههم و قاضیهم» یاد کرده اند.<sup>۳</sup> نام آورترین شاگردان عویمر را ادریس عائذ بن عبد الله خولانی (م ۸۰ ق) عالم و واعظ شامیان، و علقمة بن قیس، جبیر بن نفیر حضرمی حمصی (م ۸۰ ق)، و زید بن وهب جهنی (م ۸۴ ق) دانسته اند.

تلاش دیگری در مصر، منطقه دور افتاده از مرکز اسلام، از سوی عبد الله بن عمرو بن العاص (م ۶۵ ق) صورت گرفت. وی که از صحابه پیامبر بود و دانشی فراگیر داشت، با پدرش

۱. تهذیب الکمال، ج ۶ ص ۲۲۰.

۲. معجم المفسرین، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴.

عمرو بن عاص وائل سهمی (۵۰ قبل از هجرت - ۴۳ بعد از هجرت) راهی مصر شد. عمرو عاص، از سیاستمداران عرب بود که از سوی خلیفه دوم والی فلسطین و پس از فتح مصر والی آنجا شد. عبدالله نیز با او بود. عبدالله مفسر قرآن بود و بنیاد درس تفسیر را در مصر گذاشت. از وی شاگردی به نام ابو الخیر مرثد الیزنی یاد شده است.

اینان نمونه‌ای از تلاش مستمر مسلمانان دوران آغازین اسلام‌اند که در ترویج قرآن و تفسیر و آموزش آن در میان مردم و انتقال سنت تفسیری به نسلهای بعدی، نقش آفرینی کردند.

به هر حال، آنچه در سنت اسلامی از تفسیر قرآن و احادیث به دست می‌آید، تلاشی مستمر و فراگیر برای عطف توجه همگان به قرآن است و نیز آنچه اتفاق افتاده، موفقیت این تلاش و رویکرد مسلمانان به قرآن بوده است. سیری در تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که گفتمان شکل‌گرفته در آن زمان، قرآن‌محور بوده است. این کتاب مقدس، از چنان اهمیت بی‌بدیلی برخوردار بود که بزرگانی را به آن منسوب کرده‌اند و یا از اوصاف آنها همراهی با قرآن دانسته شده است. برای نمونه، از زید بن علی شهید، به هم‌پیمان قرآن یاد شده است: «يقال له حليف القرآن»<sup>۱</sup>

البته ناگفته روشن است که شکل‌گیری این گفتمان، به معنای سایه انداختن همه جانبه قرآن بر ریز و درشت همه تحولات جهان اسلامی نیست، بلکه ممکن است همه آنچه اتفاق افتاده، مورد پسند نبوده و نقدپذیر باشد، که حتماً هم چنین است. نهال نوپایی که شکل گرفته بود، هنوز همه جوانبش به درستی روشن نبود و نیروهای کاردان و صاحب معرفت هنوز تربیت نشده بودند. مهم‌تر از هر چیز، فرهنگ سیاست و قدرت، به جای فرهنگ نبوت کارگردانی می‌کرد و ای بسا اموری را به سود خود تفسیر و تأویل می‌نمود و حتی تفسیر رایج را همانی می‌دانست که خود ارائه می‌کرد و دیگر راهها را به رسمیت نمی‌شناخت. در چنان وضعی، امکان هرگونه کژی و یا دور افتادن از حقیقت مورد نظر قرآن، وجود داشت. اما مهم این بود که گفتمان رویکرد به قرآن شکل گرفته و در فرهنگ و ادبیات مسلمانان جایگاهی مهم پیدا کرده بود.

۱. عمدة الطلب، ص ۲۴۵.





این گفتمان نشانه‌های روشنی از حساس‌ترین فرازهای تاریخی را دارد. در این نوشته، برای رعایت اختصار تنها چند نمونه از چند دهه نخست را مرور می‌کنیم تا ابعاد توجه به قرآن در مهم‌ترین رخداد‌های سیاسی و عقیدتی، اندکی هویدا شود.

اول. زمانی که پیامبر خدا از دنیا رفت، برای کسانی چنان اتفاق سهمگینی باور کردنی نبود. از این رو، زمانی که خبر رحلت نبی گرامی منتشر شد، خلیفه دوم در خطبه‌ای در میان مردم، از نامیرایی پیامبر سخن گفت و مرگ رسول خدا را منکر شد. خلیفه اول او را به قرآن ارجاع داد که در آن درباره پیامبر آمده است: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»<sup>۱</sup>. او از وی پرسید: آیا چنین چیزی در قرآن است؟ وقتی خلیفه اول جواب مثبت داد، او گفت: من فکر نمی‌کردم چنین چیزی در قرآن باشد.<sup>۲</sup>

دوم. قبیصه بن ذؤیب نقل کرده که مادر بزرگی که پسرش مرده بود نزد خلیفه اول آمد و برای حق ارث خود بر اساس قرآن از خلیفه استمداد کرد. به وی جواب داد:

ما أجد فی الكتاب من حق<sup>۳</sup>؛ من در کتاب خدا، حقی برای تو نمی‌بینم.

سوم. زمانی که خلیفه دوم آسیب دید و در آستانه مرگ قرار گرفت، شورایی مرگ از چند صحابه (علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص عثمان بن عفان) تشکیل داد تا برای از میان خود خلیفه‌ای برگزینند. آنان پس از مشورت و گفت‌وگو، سرانجام عثمان بن عفان (م ۳۵ ق) را به خلافت برگزیدند. احمد بن حنبل با سند خود از ابوالثمال نقل کرده که وی گفته پس از ماجرای آن شورا و تصمیمش بر خلافت خلیفه سوم، به عبدالرحمان بن عوف گفتیم: «کیف بایعتم عثمان و ترکتم علیاً؟» عبدالرحمان بن عوف جواب داد: من چه گناهی دارم؟ به علی بن ابی طالب گفتیم: آیا حاضری با تو بیعت کنم به شرط عمل بر اساس قرآن و سنت و روش خلفا: «ابایک علی کتاب الله و سنة رسوله و ...»<sup>۴</sup>

۱. زمر، آیه ۳۰.

۲. مسند احمد، ج ۶ ص ۲۲۰.

۳. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۸۳.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵.



و او برای این کار شرط گذاشت. من هم با مشاهده نظر وی، همان را با خلیفه سوم در میان گذاشتم و او پذیرفت.<sup>۱</sup>

**چهارم.** در اواخر حیات خلیفه سوم، هنگامی که بر اثر اختلافات پیش آمده و اعتراض به عملکرد خلیفه در حکومت‌داری و کارگزاران او، جمعی علیه او شوریدند<sup>۲</sup> و منزل او را محاصره کردند،<sup>۳</sup> او برای بر طرف کردن مشکل و حل بحران و به سامان نمودن امور، دنبال علی بن ابی طالب فرستاد، و از او خواست با معترضان گفت‌وگو کند و آنان را به قرآن فرا بخواند. فرمان او چنین است:

ياأباالحسن، أنت لهؤلاء القوم، فادعهم الي كتاب الله عزّ و جلّ و سنّة نبیه و اکفنی ممّا یکرهون<sup>۴</sup>؛ ای ابوالحسن، تو و این گروه، آنان را به کتاب خدای عزّوجلّ و سنت پیامبرش فرا بخوان، و از طرف من درباره آنچه نارضایتی دارند، اقدام کن.

در اینجا هم برای حل یک مشکل بزرگ، ملاک، اولاً قرآن و بعد سنت نبوی معرفی شده است.

**پنجم.** راهبرد اصلی امام علی در جنگ جمل این بود که ماجرا بدون درگیری نظامی فیصله یابد. آن حضرت تلاشهای گسترده‌ای به کار برد تا سران اصحاب جمل را از ادامه جنگ باز دارد. از جمله کسی را با قرآن به سوی آنان فرستاد تا قانعشان کند که از جنگ دست بردارند. او به این منظور در میان جمع ایستاد و فرمود:

من يأخذ هذا المصحف فیدعوهم الیه و هو مقتول و أنا ضامن له علی الله الجنة<sup>۵</sup>؛ چه کسی این مصحف را به دست می‌گیرد تا آنان را به آن فرا

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲. ببینید: الفتوح، ج ۲، ص ۳۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۵.

۳. ببینید: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۵.

۴. الفتوح، ج ۲، ص ۴۱۰.

۵. الجمل، ص ۳۳۹.





بخواند؟ که اگر کشته شود، من تضمین می‌کنم که خدا او را به بهشت ببرد. این خواست امام با فریاد وی تا سه بار تکرار شد. جوانی از عبد القیس به ایشان جواب مثبت داد. او قرآن را گرفت و در برابر سپاه جمل باز کرد و بنا به درخواست امام علی، اصحاب جمل را به آن فراخواند. اما دیری نگذشت که او را تیرباران کردند و بدین ترتیب تلاش امام حتی بااستمداد از قرآن ناکام ماند.

ششم. زمانی که درگیری میان سپاه امام علی و معاویه در صفین اوج گرفت، سپاه شام برای نجات از هزیمت حتمی، پیشنهاد حکمیت قرآن را داد. به دنبال آن، قرآنهایی که به گفته مسعودی، حدود پانصد قرآن بود، بر نیزه شد<sup>۱</sup> و فریاد و شیون بلند شد که باید قرآن حکم شود.<sup>۲</sup> احمد بن حنبل ماجرا را چنین نقل کرده که ابووائل گفته است: در صفین بودیم. هنگامی که کشتار در سپاه شام افزایش یافت، عمرو عاص به معاویه پیشنهاد داد قرآنی را برای علی بفرستد و او را به کتاب خدا دعوت نماید. و تأکید کرد که علی از این کار سر باز نخواهد زد. مردی از سپاه معاویه با قرآنی نزد علی رفت و او را به کتاب خدا فراخواند. و چنین گفت:

بیننا و بینکم کتاب الله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ<sup>۳</sup>؛ میان ما و شما کتاب خدا داور باشد که فرموده است: آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب خدا به آنها داده شد، و به کتاب خدا فرا خوانده شدند تا میان آنان داوری کند، گروهی به حالت اعتراض، از آن سر بر تافتند.

امام علی(ع) به وی جواب داد: من به این کار سزاوارتر از هر کسی هستم. میان ما و شما قرآن داور باشد.<sup>۴</sup>

بر اساس آنچه در نهج البلاغه آمده، امام نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن آورد:

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. آل عمران، آیه ۲۳.

۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۵.

و قد دعوتنا الى حكم القرآن و لست من أهله و لسنا إياك أجبناء، و لكننا  
أجبناء القرآن في حكم<sup>۱</sup>؛ تو ما را به حكم قرآن فراخواندی، در حالی که تو  
شایسته آن نیستی، و ما خواست تو را اجابت نکردیم، بلکه به خواست  
قرآن پاسخ مثبت دادیم.

سرانجام، همین پیشنهاد باعث پذیرش حکمیت و سپس ختم جنگ گردید. در ادامه  
ماجرای حکمیت، باز هم قرآن میان دو طرف داور قرار داده شده است؛ هنگامی که دو حکم  
برای تصمیم‌گیری درباره داوری در مورد جنگ، کنار هم قرار گرفتند و گفت‌وگو را آغاز کردند،  
امیرمؤمنان به آنان توصیه کرد در چارچوب قرآن عمل کنند:

عليكما أن تحكما بما في كتاب الله فان لم تحكما بما في القرآن فلا حكم  
لكما<sup>۲</sup>؛ همواره بر اساس آنچه در قرآن آمده داوری کنید، و اگر بر اساس  
قرآن داوری نکنید، حکم نافذی ندارید.

به علاوه، امام به آنان سفارش کرد در پی احیای آموزه‌هایی باشند که قرآن در پی آن است  
و به دنبال از میان برداشتن چیزهایی باشند که قرآن در پی برداشتن آنهاست.

عليكما ان تحكما بما في كتاب الله فتحيان ما احيا القرآن و تميتان ما  
امات القرآن و لا تزيغا عنه<sup>۳</sup>؛ همواره بر اساس آنچه در قرآن است داوری  
کنید، و آنچه را قرآن احیا کرده احیا کنید، و آنچه را قرآن میرانده بمیرانید و  
از آن عدول نکنید.

ماجرا در به میان کشیدن و حکم قرار دادن قرآن به اینجا خاتمه نیافت، بلکه در ادامه، در  
پیمان‌نامه امیرمؤمنان و معاویه نیز از اساس بودن قرآن سخن به میان آمده است:

هذا ما تقاضى عليه على بن ابي طالب و معاوية بن ابي سفيان و شيعتهما  
فيما تراضيا به من الحكم بكتاب الله و سنة نبيه<sup>۴</sup>؛ این آن چیزی است که

۱. نهج البلاغه، خ ۴۸.

۲. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۶۶ المصنف، ج ۸، ص ۷۲۴.

۳. شرح معانی الاخبار، ج ۲، ص ۶۶ المصنف، ج ۸، ص ۷۲۴.

۴. الاخبار الطوال، ص ۱۹۴.





علی بن ابی طالب و معاویه بن ابوسفیان و هواداران آن دو، به آن تن دادند و به حکم کتاب خدا و سنت پیامبرش راضی شدند.

در پی ماجرای تحکیم و به پایان رسیدن جنگ شام و کوفه، گروهی از میان یاران علی سر به اعتراض برداشتند و تحکیم را محکوم کردند و با امام علی به مخالفت برخاستند. ماجرا بسیار غم‌انگیز و پیچیده شد. امام در برابر ادعای آنان، دلیل آورد که بر اساس خواست خود آنان و شرط عمل به قرآن، حاضر به انعقاد قرار پایان جنگ شده است.

ثم أنتم أيها القوم قد علمتم أنني كنت للتحكيم كارهاً حتى غلبتموني والله شهيد بيننا وبينكم. ثم كتبنا كما علمتم كتاباً و شرطنا فيه أن يحييا ما أحيا القرآن و يميتا ما أمات القرآن<sup>۱</sup>؛ اما شما ای گروه، به خوبی می‌دانید که من از تحکیم ناخشنود بودم و شما مرا به آن واداشتید. خدا میان ما و شما گواه است. سپس همان گونه که می‌دانید، قراردادی نوشتیم و در آن قید کردیم که دو حکم، آنچه را قرآن احیا کرده احیا کنند، و هر چه را قرآن میرانده بمیرانند. هفتم. سنت گفتمان قرآن در کارها و اندیشه‌ها، در رخدادهای سیاسی اجتماعی، در فرمانی که امام علی به مالک اشتر داده، نیز خود را به روشنی نشان داده است؛ آنجا که به وی گفته اگر قاضیان شهر درباره حق و ناحق اختلافشان شد، به وی ارجاع دهند، و او هم آنها را واریسی کند و هر کدام بر اساس قرآن و سنت نبوی و نظر پیشوایش بود، تأیید نماید و به آنها بدهد. فما وافق كتاب الله و سنة نبية و الاثر من امامك فامضه و احملهم عليه<sup>۲</sup>؛ هر چه را با کتاب خدا و سنت پیامبر و اثری از امامش سازگار بود، تأیید کن و آنان را به پذیرش آن وادار کن.

اینها نمونه‌هایی از حاکمیت گفتمان قرآن در میان مسلمانان پس از پیامبر است و نشان از آن دارد که از همان روزهای نخست، این کتاب مورد توجه ویژه بود و فصل الخطاب قرار گرفت. بررسیهای بیشتر در تاریخ تحولات سیاسی و فکری در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز

۱. شرح معانی الاخبار، ج ۲، ص ۳۷.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۸.

به مطالعات وسیعی دارد. این بررسی تاریخی می‌تواند به این مهم مدد برساند که قرآن در تمامی شرایط و حالات مسلمانان، مورد توجه ویژه بوده است. به خصوص اینکه حفظ قرآن و توجه به قرائت‌های آن در میان دانشمندان اسلامی، که با قاطعیت می‌توان از وجود دهها حافظ کارشناس قرآن در هر دوره‌ای سخن گفت، نیز در جهت همان ادعا قابل ارزیابی است. به هر حال، آن گفتمان یک حقیقت را آشکار می‌کند که شناخته بودن قرآن در میان عموم مردم - از خبره‌ها و توده‌ها - به کسی این فرصت را نداد تا بتواند در آن دست ببرد. چشم‌های تیزیابی همواره از همان آغازین روزها، این کتاب را می‌پاییدند.

لازم است تأکید شود که گفتمان یاد شده، صرفاً از نگاه رویکرد و توجه به این کتاب و رواج آن در میان مسلمانان در همه لایه‌های فردی و جمعی است و نه همه جنبه‌های آن؛ چون پر واضح است که پدید آمدن یک گفتمان، ضرورتاً به معنای استفاده و برداشت همواره درست از آن نیست. ای بسا که حاکمان و جریانهای ستمگر و کژراهه‌ای که با همین گفتمان، از آن سوء استفاده کرده‌اند. سخن از این گفتمان و ارائه شواهد تاریخی، به این معناست که در میان مسلمانان، قرآن محوریت منحصر به فردی یافت و سخن اول و اول سخن شد.

#### قرآن در سپهر اندیشه عترت پیامبر(ص)

گفتمان قرآن، در میان گفته‌های یاران پیامبر و خاندان و عترت او نیز به همین سبق جاری بوده است. در میان بزرگ‌ترین یاران آن بزرگوار که آوازه‌ای دارند تا گمنام‌ترین آنان، همین سیاق جریان داشته است. نیز پاره‌ای از شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی عالم اسلامی که دلبستگی به این کتاب و آموزه‌های نبوی دارند، همین باور را دنبال کرده‌اند و قرآن را ملاک باور و گفتار و رفتار خود قرار داده‌اند.

در این میان، به خصوص باید از عترت پیامبر بزرگ یاد شود که گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. در میان شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و رجال دین و دولت، هیچ کس و گروهی را نمی‌توان یافت که به اندازه اینان به قرآن اهمیت داده و یا درباره‌اش سخن گفته باشند. من برای همین نوشته کم اهمیت، جست‌وجوی بسیار کردم تا از بزرگان دین و دانش و سیاست، از غیر اهل بیت، سخن و کلامی درباره قرآن و ابعاد آن بیابم، اما چندان حرف قابل توجهی - چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی - نیافتم و یا آنچه یافتم، چندان درخور نبود. اما





می‌توانم با قاطعیت بگویم که تنها آنچه درباره قرآن، در کتاب نهج البلاغه از امیرمؤمنان بر جای مانده، خود یک کتاب پر برگ و بار است.<sup>۱</sup>

در احادیثی، هر یک از عترت معصوم پیامبر(ع)، قرآن را ستوده‌اند و درباره فضایل و نقش آن، سخنانی بلند گفته‌اند، اما پرداختن به همه آنها، از حوصله این مختصر خارج است. برای آشنایی با نگاه و نظر معصومان، به چند گفتار کوتاه بسنده می‌شود.

امام علی(ع) قرآن را نوری خاموش ناشدنی، چراغی همواره فروزان، اقیانوسی ژرف، راهی همواره به سوی هدف و بی‌انحراف، معدن ایمان، سرچشمه دانش، نشانه‌های بلند راه، چشمه همیشه جوشان، و پایه‌های اسلام خوانده است:

ثم أنزل عليه الكتاب، نوراً لا تُطفأ مصابيحها، و سراجاً لا يخبو توقده، و بحراً لا يدرك قعره، و منهاجاً لا يضل نهجه، و شعاعاً لا يظلم ضوءه، و فرقاناً لا يخمد برهانه، و تبياناً لا تهدم أركانها، و شفاءً لا تخشى أسقامه، و عزاً لا تهزم أنصاره، و حقاً لا تخذل أعوانه، فهو معدن الايمان و بحبوته و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و عُدرانه، و أثافي الاسلام و بنيانه، و أودية الحق و غيطانه، و بحر لا ينزفه المستنزفون، و عيون لا ينضيتها الماتحون و مناهل لا يغيضها الواردون، و منازل لا يضل نهجها

۱. برای نمونه ببینید: قرآن از دیدگاه نهج البلاغه، مهدی شمس‌الدین، قم، انتشارات قدس، ۱۳۷۵؛ قرآن در آینه نهج البلاغه، محمدتقی مصباح، مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹؛ قرآن و علوم و معارف آن در نهج البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فاطمه نقیبی از دانشکده اصول دین، ۱۳۷۷؛ قرآن در نهج البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد غلامرضا اصغر پور، ۱۳۷۹؛ آیات قرآن در نهج البلاغه، محمد محمدی اشتهاردی، جامعه مدرسین، ۱۳۶۴؛ قرآن در نهج البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد محمد جواد فاضلی از دانشکده الهیات تهران، ۱۳۸۰، سیمای قرآن در نهج البلاغه، علی کریمی جهرمی، انتشارات جامعه مدرسین؛ سیمای قرآن در نهج البلاغه، محمدعلی نورایی، انتشارات مصباح الهدی، ۱۳۸۲؛ سیمای قرآن در نهج البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد الهه مقیم‌خان، دانشگاه آزاد اسلامی تهران؛ سیمای قرآن در نهج البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد ولی شجاع‌پوریان، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳؛ قرآن در نهج البلاغه، عبدالله جوادی آملی، اسراء.

المسافرون، و أعلام لا يعمی عنها السائرون، و اکام لا يجوز عنها القاصدون، جعله الله ریا لعطش العلما و ریباً لقلوب الفقهاء و محاجّ لطرق الصلحاء و دواء لیس بعده داء<sup>۱</sup>؛ آنگاه خداوند برای او کتابی فرستاد، نوری که چراغهایش خاموشی نپذیرد و چراغی که شعله‌اش فروکش نکند. دریایی که ژرفایش دست نایافتنی است. راهی که هیچ‌گاه گم نمی‌شود. پرتوی که نورش تاریکی ندارد. دلیلی که برهانش همواره فروزان است. تیبانی که بنیادش ویرانی‌پذیر نیست. شفایی که نگرانی از دردهایش وجود ندارد. شکست‌ناپذیری که یارانش هزیمت ناپذیرند. حقی که مددکارانش خوار نگردند. قرآن معدن ایمان و مغز آن است. سرچشمه‌های دانش و دریاهای آن است. باغ داد و برکة آن است. پایه‌های اسلام و بنیادش بر آن استوار است. دشت حق و سرزمین آن است. دریایی است که آب کشندگان از آن هیچ‌گاه نتوانند آن را خالی کنند. چشمه‌ای است که آب برداران از آن، آن را تمام نتوانند کرد. آبشخوری است که واردان بر آن، آبش را به پایان نتوانند برد. منزلگاهی است که کاروانیان آن، راه را با آن گم نکنند. نشانه‌ای است که مسافران از آن بیراهه نروند. بلندی است که راه پیمایان به سوی آن از آن عبور نتوانند. خداوند آن را مایه سیرابی تشنگی عالمان و بهار دل فقیهان و وسیله احتجاج راه صالحان قرار داده است. درمانی که پس از آن دردی نباشد.

دختر گرامی رسول خدا، فاطمة زهرا(س)، برترین بانوی عالم، در خطبه‌ای از کتاب خدا، به عنوان پیمان و میراث باقی مانده از خدا یاد کرده که حاوی بینشهای روشنی است و اسراری آشکار و برهانی پیدا دارد:

الله فیکم عهد قدّمه الیکم و بقیة استخلفها علیکم: کتاب الله بیّنة بصائرهما و آی منکشفة سرائرها و برهان متجلّیة ظواهره،... فیه تیبان حجج الله

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۸.





المنيرة و محارمه المحرمة<sup>۱</sup>؛ خدا پیمانی برایتان دارد که پیشکشستان کرده و باقی مانده‌ای است که برایتان بر جا گذاشته است: کتاب خدا که بصیرتهایش آشکار و آیاتی که اسرارش برملاست. برهانی که ظاهرش جلوه دارد ... در آن تبیان حجت‌های خدا پرتو افشان است و حریم‌های آن ثابت است.

امام حسن مجتبی(ع)، سبط بزرگ نبی گرامی، قرآن را تنها اثری نامیده که باید آن را پیشوا قرار داد. آن حضرت کسانی را شایسته کتاب می‌داند که بدان پایبند باشند، هر چند نخوانندش و حفظش نکنند:

ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن، فاتخذوه اماماً يدلکم على هداکم و انّ أحقّ الناس بالقرآن، من عمل به و ان لم يحفظه و أبعدهم من لم يعمل به و ان كان يقرأه<sup>۲</sup>؛ در دنیا [از مبانی معرفت الاهی]، چیزی جز این قرآن باقی نمانده است. آن را پیشوای خود قرا دهید تا به راه راهنمایی‌تان کند. شایسته‌ترین کس به قرآن، کسی است که به آن عمل کند؛ هر چند آن را حفظ نداشته باشد. و دورترین کس از آن کسی است که به آن پایبند نباشد؛ هر چند آن را تلاوت نماید.

امام حسین(ع)، سبط دیگر پیامبر گرامی، آن را کتابی با چهار لایه می‌خواند و برای هر لایه هم اهلی معرفی می‌کند:

کتاب الله عزّ و جلّ على أربعة أشياء: على العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق. فالعبارة للعوام و الإشارة للخواصّ و اللطائف للأولياء و الحقائق للانبیاء<sup>۳</sup>؛ کتاب خدای عزّ و جلّ چهار لایه دارد: عبارت و اشارت و لطایف و حقایق. عبارت آن از آن عوام است، و اشارت برای خواص، و لطایف به

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۳، به نقل از علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. ارشاد القلوب، ص ۷۹.

۳. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۰.





اولیا اختصاص دارد، و حقایق برای پیامبران است.

امام سجاده(ع)، سرور عبادت پیشگان، کتاب خدا را نوری می‌شناساند که برتر از همه کتابهای پیشین است و وسیله تمیز حرام و حلال خدا، و ناظر و حاکم بر کتابهای پیشین: **اللهم أعنتني على ختم كتابك الذي أنزلته نوراً و جعلته مهيمناً على كل كتاب أنزلته و فضلته على كل حديث قصصه و فرقاناً فرقه بين حلالك و حرامك<sup>۱</sup>؛** خداوندا، مرا به ختم کتاب نورانیت که فرو فرستادی، مدد رساندی، و آن را بر همه کتابهایی که پیش تر فرستادی، گواه حقانیت قرار دادی، و آن را بر هر سخنی که بازگو کردی، برتری دادی، و آن را جداکننده حرام و حلال قرار دادی.

نیز ایشان در کلام دیگری از آیات قرآن به عنوان خزینه‌هایی یاد کرده که در هر خزینه‌ای که گشوده شود، شایسته است به دقت در آن نگریسته شود: **و آیات القرآن خزائن، فكلما فتحت خزانهً ينبغى لك أن تنظر ما فيها<sup>۲</sup>؛** آیه‌های قرآن گنجینه‌هایی است. هر گاه گنجینه‌ای از آن باز شد، شایسته است که به آن به دقت بنگری.

امام باقر(ع)، قرآن را کتابی می‌داند که هرگز پایانی برای آن متصور نیست و پا به پای جهان هستی و تحولات آن ورشد جامعه بشری رو به جلو است و برای همه مردمان روزگاران پیام دارد: **ان القرآن حی لا يموت، و الآية حیة لا تموت. فلو كانت الآية اذا نزلت فی الأقوام و ماتوا، ماتت الآية لمات القرآن و لكن هی جاریة فی الباقین كما جرت فی الماضین<sup>۳</sup>؛** قرآن زنده نامیراست. و آیه هم زنده مرگ‌ناپذیر است. اگر آیه‌ای درباره گروهی نازل شود و آن گروه بمیرند، آیه و به تبع آن، قرآن هم می‌میرد. در حالی که قرآن، همان طور که درباره گذشتگان

۱. صحیفه سجاده، دعای ختم قرآن.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص



جاری است، دربارهٔ آیندگان هم جاری خواهد بود.

امام صادق(ع) قرآن را کتابی همواره تازه و نو و کهنه ناشدنی می‌داند که برای همهٔ مردمان است و به گروه ویژه‌ای مربوط نیست و برای همگان تازه است:

ما بال القرآن لا یزداد علی النشر و الدرس الا غضاضة؟ فقال(ع): لانّ الله تبارک و تعالی لم یجعلہ لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس، فهو فی کلّ زمان جدید و عند کلّ قوم غصّ الی یوم القیامة<sup>۱</sup>؛ چرا قرآن کهنه نمی‌شود و همواره تازه است؟ فرمود: زیرا خداوند قرآن را برای زمانی خاص و مردمانی ویژه نفرستاده است. قرآن تا روز رستاخیز، در هر زمانی نو و برای هر ملتی تازه است.

نیز از همان حضرت نقل شده است که قرآن را ملاک شناخت سره از ناسرهٔ حدیث هم معرفی کرده است:

ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف<sup>۲</sup>؛ هر حدیثی با قرآن سازگار نباشد، بی ارزش است.

نگاه امام کاظم(ع) به این کتاب فراتر رفته و آن را نه برای یک منطقهٔ جغرافیایی که تنها بخشی از آن را برای خاور و باختر عالم بسنده می‌داند:

من استکفی بآیة من القرآن من الشرق الی الغرب کفی [اذا کان بیقین]<sup>۳</sup>؛ هر کس از خاور و باختر عالم به آیه‌ای از قرآن بسنده کند [در صورتی که یقین به آن داشته باشد]، او را بس است.

امام رضا(ع)، قرآن را ریسمانی استوار میان خدا و بندگانش معرفی می‌کند که انسانها را به رستگاری بهشت رهنمون می‌شود. آن حضرت همانند نیاکان پاکش قرآن را کتابی برای همهٔ زمانها و همهٔ مکانها و حجتی برای همگان معرفی می‌نماید:

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۵، به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ۸۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲۳.

هو جبل الله المتين و عروته الوثقى و طريقته المثلى، المؤدى الى الجنة و المنجى من النار. لا يخلق من الأزمنة و لا يغت على الألسنة؛ لأنه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و حجة على كل انسان، لا يأتيه الباطل بين يديه و لا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد<sup>۱</sup>؛ قرآن ريسمان محكم الاهى و دستاویز گسست ناپذیر و راه متعالی اوست. انسان را به بهشت می‌رساند و از آتش می‌رهاند. با گذشت زمان فرسوده و با گذشت سالیان زیاد بر آن، نحیف نمی‌شود؛ زیرا قرآن برای زمان خاصی نیست، بلکه راهنمای برهان و حجت هر انسانی است. باطلی از پس و پیش بر آن راه ندارد. نازل شده‌ای از پیشگاه خدای استوار کار ستوده است. امام هادی(ع) در نامه‌ای طولانی به اهالی اهواز که از ایشان درباره جبر و قدر پرسیده بودند، ابتدا به ملاک درستی و یا نادرستی قولی در میان امت اسلامی پرداخته و گفته است حدیث ثقلین، اجماعی است و موافق قرآن هم هست. سپس فرموده است موافقت خبری با قرآن، ملاک درستی آن است و مردم ملزم‌اند که به درستی آن اعتراف نمایند. امام در این نامه، با استدلال فراوان به آیات قرآن، ضمن بیان گفته پیامبر(ص) که: «أني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي - أهل بيتي - لن تضلوا ما تمسكتم بهما...» فرموده است:

فالخبر الأول الذى استنبطت منه هذه الأخبار، خبر صحيح مجمع عليها لا اختلاف فيه عندهم، و هو أيضاً موافق للكتاب. فلما شهد الكتاب بتصديق الخبر و هذه الشواهد الاخر، لزم على الأمة الاقرار بها ضرورة؛ اذ كانت هذه الأخبار شواهدا من القرآن ناطقة و وافقت القرآن و القرآن وافقها<sup>۲</sup>؛ خبر نخستی که این اخبار از آن استنباط می‌شود، خبر صحیح اجماعی است که در نزد آنان اختلافی در آن نیست، و به علاوه موافق قرآن هم هست. هنگامی که قرآن شاهد و مؤید خبری باشد و شواهد دیگر نیز آن را تأیید



۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۴، به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۵۹.



کند، بر امت است که ضرورتاً به آن اقرار کند؛ زیرا این گونه خبرها شواهدی از قرآن دارند و موافق قرآن اند و قرآن هم موافق آنهاست. از امام مهدی سخنی راجع به قرآن یافت نشد، اما امام علی(ع) از ملاحم و فتن آخرالزمان و دوران امام مهدی(ع) و ویژگی آن دوران، چنین یاد کرده است:

يعطف الهوى على الهدى، اذا عطفوا الهدى على الهوى و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى<sup>۱</sup>؛ او هوس را به سمت هدایت سوق می‌دهد، وقتی هدایت را به سمت هوس سوق داده‌اند. و نظر و رأی را به سمت قرآن می‌چرخاند، همان گونه که قرآن را به سمت نظر و رأی چرخانده‌اند.

نگاهی گذرا به آنچه در کلام عترت پیامبر خدا و امامان معصوم آمده، نشان روشنی از توجه عمیق به قرآن و ملاک بودن آن و جهانی و ابدی بودنش و لایه‌های تو بر تو داشتن آن است. همچنین نشان می‌دهد قرآن وسیله اتصال انسان به عالم متعالی و راه مطمئن بدون کژی و انحراف است.

#### چند عالم و چند نگره درباره قرآن

از دانشمندان و عالمان اسلامی آثار و تجربه‌های گرانقدری بر جای مانده است که هر یک می‌تواند در سلوک علمی سرمشقی تمام عیار باشد. در زمینه قرآن نیز تجربیات آنان زیبا و ماندگار و عبرت آموز است. در پایان، چند دیدگاه از عالمان نامی که در میان آنان فقیه، محدث، فیلسوف، مفسر، متکلم و عارف دیده می‌شود، از قرنهای آغازین و میانه و معاصر، به عنوان نمونه نقل می‌شود تا ضمن تأکید بر آن گفتمان و جریان آن در طول تاریخ اسلامی، تجربیات ارزشمندی را فرارو داشته باشیم.

۱. محمد بن یعقوب کلینی (۲۳۹ ق)، نخستین دانشمند محدث شیعی است که کتاب جامع الکافی را در اوایل قرن چهارم هجری قمری تدوین کرد و آوازه بلندی در میان امت اسلامی دارد. او که زاده کلین شهر ری است، پس از آموختن از محضر استادان آن دیار، راهی

۱. نهج البلاغه، خ ۱۳۸.

بغداد شد و در آن شهر دانش و صنعت، به علم خود افزود و در مدت بیست سال کوشید تا احادیث اهل بیت پیامبر را از رساله‌های حدیثی و نیز از محدثان، جمع آوری نماید و در کتابی تدوین کند و در اختیار اهل دانش قرار دهد. به دلیل وجود پاره‌ای از روایات در کتاب او درباره قرآن و تفسیر آن، کسانی او را متهم کرده‌اند که از قائلان به تحریف قرآن است و به آن شهرت یافته است. اما واقعیت آن نیست که مشهور است. او نیز همانند هر نویسنده دیگری، مبانی اعتقادی خود را در مقدمه دقیق و عمیق کتابش ذکر کرده است. کتاب او را باید بر اساس این مبانی قبول و یا رد کرد. در آن مقدمه، کلینی به یک اصل مهم اشاره کرده و آن راه شناخت روایت صحیح از نادرست است. او در این مقدمه، گویا و بی ابهام درباره ارزیابی روایات نوشته است:

فاعلم يا أخی أرشدك الله انه لا یسع أحداً تمييز شیء مما اختلف الروایة  
 فیه عن العلماء (ع) برأیه، الا ما أطلقه العالم (ع) بقوله: اعرضوهما علی کتاب  
 الله فما وافق کتاب الله عزوجل فخذوه، و ما خالف کتاب الله فردوه؛<sup>۱</sup> برادرم  
 - خدا تو را هدایت کند - بدان که رأی شخصی کسی چنان نیست که بتواند  
 روایات مختلف نقل شده از امامان را تمیز دهد، مگر با آنچه امام دانشمند  
 ما (امام کاظم) به صورت مطلق فرموده است: دو روایت متعارض را به  
 قرآن عرضه کنید. هر کدام را با کتاب خدا سازگار بود، بگیری و هر کدام که  
 مخالف کتاب خدا بود، ردش کنید.

کلینی در این گفتار، هر چند در پی حل مشکل روایات اختلافی است، اما راه حل او بر اساس روایتی از امام کاظم، رجوع به قرآن است. اگر وی قرآن را کتابی مخدوش شده بداند، چگونه ممکن است، آن را حلال مشکل احادیث متعارض معرفی نماید؟! به علاوه، به نظر می‌رسد آنچه وی درباره احادیث متعارض گفته، از باب نمونه باشد، زیرا وی ملاک فهم درستی احادیث هم را در ذیل بابی با عنوان «باب الاخذ بالسنة و شواهد من الكتاب» آورده است. او در این باب روایاتی را نقل کرده که در آنها به صراحت از رجوع به کتاب خدا برای

۱. الکافی، ج ۱، مقدمه مؤلف ص ۸





تشخیص درستی حدیث سخن گفته شده است:

ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف<sup>۱</sup>؛ هر چه با کتاب خدا سازگار نبود، بی ارزش است.

نیز:

انّ علی کلّ حقّ حقیقة، و علی کلّ صواب نور، فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه<sup>۲</sup>؛ هر حقی حقیقتی دارد، و هر کار درستی نوری دارد. هر چه را با کتاب خدا سازگار بود، بگیرید و هر چه با آن مخالف بود، رهاش کنید.

این سنت دیرپاکه کتاب خدا، ملاک شناخت درستی حدیث است، چنان رواج و حکومت دارد و به عنوان یک اصل خلل ناپذیر پذیرفته شده، که کمتر کسی در سنت فقهی و اصولی اسلامی، به خود اجازه داده است، فراتر از آن عمل کند. فراتر از این، اگر کسی نسبت به قرآن کم توجه می‌شد و یا دقت لازم را درباره آن روا نمی‌داشت، مورد بی‌اعتنایی عالمان زمان خود قرار می‌گرفت. ۲. گفته‌اند ابراهیم بن منذر مدنی که مدتی در بغداد می‌زیست، شخصی حدیث شناس و مورد اعتماد بود، اما قرآن را درست نمی‌فهمید و مباحث آن را درهم می‌آمیخت. خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳ ق) مورخ نامور، درباره وی نقل کرده که ابراهیم بن منذر، به دیدار احمد بن حنبل رفت و از وی اجازه گرفت تا وارد بر او شود، اما احمد به او اجازه نداد. او مدتی را بر در خانه احمد نشست تا احمد از خانه‌اش بیرون آمد. ابراهیم به وی سلام داد، اما احمد جواب سلام او را نداد. ۳. در این ماجرا جز اینکه گفته‌اند: «اعرف بالحدیث، الا انه خلط فی القرآن»، نکته دیگری گفته نشده است. به نظر می‌رسد که دلیل بی‌اعتنایی احمد به او، همین مراعات نکردن مبانی فهم قرآن باشد.

۳. فخرالدین محمد بن عمر رازی (۵۴۵ - ۶۰۶ ق) فقیه، مفسر، متکلم، منطقی، اصولی،

۱. همان، ج ۱، ص ۶۹

۲. همان.

۳. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۴.

طیب، فیلسوف، ادیب، خطیب، شاعر و مؤلف حدود هشتاد اثر ماندگار است. فخرالدین محمد، کسی است که عالمان اصول، او را امام می‌خوانند و هرگاه کلمه امام به صورت مطلق نوشته و گفته شود، آن را اشاره به فخر می‌دانند. او سالیان درازی از عمر خود را صرف مجادلات کلامی و فلسفی کرد و چنان در مباحث فلسفی و کلامی و تشکیک در مسائل این دو علم، ذهنی پویا و فعال داشت که به فخر المشککین ملقب گردید. سرانجام پس از سلوک در مباحث فراوان در حوزه‌های گوناگون، به قرآن روی آورد و به نگارش تفسیرش التفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب پرداخت. او در بند اول وصیت نامه آموزنده‌اش درباره روی آوردنش به قرآن و تجربه‌اش در این باره نوشته است:

اما الاوّل، فاعلموا انّی كنت رجلاً محبباً للعلم، فکنت اکتب فی کلّ شیء، لا اقف علی کمّیته و کیفیته، سواءً کان حقّاً أو باطلاً، غثاً أو سمیناً، ... و لقد اختبرت الطرق الکلامیة فما رأیت فیها فائدة تساوی الفائدة التي وجدتها فی القرآن العظیم، لانّها یسعی فی تسلیم العظمة و الجلال بالکلیة لله تعالی، و یمنع عن التعمق فی ایراد المعارضات و المتناقضات، و ما ذاک الا للعلم بانّ العقول البشریة تتلاشی و تضمحل فی تلك المضائق العمیقة و المناهج الخفیة؛<sup>۱</sup> بدانید که من مردی دوستدار دانش بودم و درباره هر چیزی می‌نوشتم و در بند کمّیت و کیفیت آن، از حق و باطل و ارزشمند و بی ارزش، نبودم ... راههای کلامی را طی کردم، اما فایده‌ای که در قرآن عظیم دیدم، هیچ فایده‌ای را همتای آن ندیدم. چون قرآن می‌کوشد که همه عظمت و جلال را تنها مختص خدا نماید و انسان را از فرو رفتن در طرح تعارضها و تناقضها باز دارد. و این نیست مگر اینکه اندیشه‌های بشری در چنین تنگناهای ژرف و راههای پنهانی فرو می‌ریزد و از میان می‌رود.

۴. صدرالمتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی، مشهور به ملا صدرا (۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق)، یکی از فیلسوفان نامی قرن ده و یازده هجری است که به تعبیر شیخ محمد رضا مظفر «از اقطاب

۱. تفسیر کبیر، ج ۱، مقدمه، ص ل و م.





دانشمندان اسلامی» است.<sup>۱</sup> کسی که شیخ محمد حسین نائینی (۱۲۹۲ - ۱۳۹۱ ق) اصولی نابغه درباره‌اش گفته است:

لو اعلم احداً يفهم اسرار كلامه لشدت اليه الرحال لتلمذة عليه و ان كان في أقصى الديار<sup>۲</sup>: اگر کسی را - هر چند در منطقه‌ای دورافتاده - پیدا کنم که رموز کلام صدرا بفهمد، بار سفر برمی‌بندم و پیشش می‌روم تا شاگردی کنم.

صدرا بنیادگذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه و صاحب چندین نظر فلسفی در دانش حکمت و فلسفه است. وی عمری را در تحصیل فلسفه و تدریس آن سپری کرد و مکتبی جدیدی را در فلسفه بنیاد گذاشت که هنوز در جهان اسلامی پس از او کسی با عمق نظریاتش نیامده است. صدرا پس از سلوک طولانی فلسفی و غور در کتابهای حکمی و عرفانی و تألیف بالغ بر سی اثر، از جمله کتاب ماندگار و بزرگ الاسفار الاربعة، درباره قرآن سخنی بس شنیدنی دارد. وی با همه دانشی که اندوخته، تصریح می‌کند که آن همه اندوخته‌ها، عطش حقیقت‌طلبی او را سیراب نکرده و شعله درونش را فرو نشانده است. از این رو، او در اواخر حیاتش به نگارش تفسیر روی آورد و چند آیه مانند آیه الكرسي و چندین سوره قرآن را تفسیر کرد که به چاپ رسیده است. وی در وصف حال خویش می‌نویسد:

و انّ هذا العبد الضعيف المسكين المفتقر الى جود الله الحق المبین، المشتهر بصدراالدين يقول: انى بعد ما تصفحت معظم كتب الحكماء المشهورين بالفضل والبراعة، و تدبرت أكثر زير العلماء المشاراليهم بالعلم و الشريعة، ما أرويت عن ظمأى فى طلب الكشف و اليقين، و ما أطفأت حرارتى و نائرة شوقى فى التوسل الى معرفة حقائق الدين، بل وجدت كلها قاصرة عن افادة التصديق. ما الفائدة فيها الا مجرد التشويق: وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.<sup>۳</sup> فلما رجعت الى تتبع

۱. الاسفار الاربعة، ج ۱، مقدمة الطبعة الثانية، ص ب.

۲. همان.

۳. یونس، آیه ۳۶.